

خواب

بیش از یک سوم عمر ما در وضعی میگذرد که دیگر
سنگینی قوانین فضای سه بعدی را احساس نمیکنیم.
در این حالت خودمان هم از جهت جدیدی که در بینهایت
واقع است - و درهای دنیای رابرویمان گشوده است که در
موقع روز از آن بیخبریم - اطلاع نداریم.
ولی در این هنگام چنان اعمالی از ما سر میزنند که
اگر بدان بیندیشیم ممکنست خیال کنیم که هرگز بندهی
زمان و مکان نبوده ایم .
در اینموقع ، بدون اینکه تعجب کنیم ، خود را در
مکانهایی که ممکنست بعیدترین فاصله را از یکدیگر
داشته باشد مییابیم .
« ماده » چون « مایع » بی مقاومت میشود، قابلیت نفوذ

پیدا میکند و چون هوای گرم می‌گیرد.

«سنگینی» دیگر وجود ندارد، گذشته و آینده در «حال» قرار می‌گیرد.

منطق عادی ما دیگر گون می‌شود... و از عده‌ی زیادی تظاهرات غیر عادی دیگر که شماردنش مدت‌ها طول خواهد کشید صرف نظر می‌کنیم.

هنوز هم بنظر میرسد که مطالعاتی پدیده‌های مربوط به خواب از مرحله‌ی فرض و تصور خارج نشده است.

دکتر «واسچاید» Vaschide در کتاب قابل ملاحظه‌ی خود بنام «خواب و رؤیا» مسئله را بخوبی مجسم می‌سازد. این شخص کارهای علمای بزرگ خواب را که در زیر نام می‌بریم خلاصه می‌کند. اهم این دانشمندان عبارتند از: «الفردموری»، Alfred Maury «مورلی ولد»، Mourly Vold «ماکس سیمون»، Max Simon «ف. تیسیه»، Ph. Tissie «گوبلور» Goblor و همچنین «فروید»... Freud.

اما در مورد شخص اخیر، همانطور که همه میدانند باید بگوئیم که وی خواب را چیزی نمیداند جز تحقق تغییر لباس داده و دروغی امیال سر کوب شده - و بالاخره مارکی «دروی دوسن دنیس» Marquis D'Hervey de Saint Denis

که از تمام این دانشمندان مقام ارجمندتری دارد .
 تحقیقات « مارکی دروی » کمتر از کارهای « فروید »
 پدر « روان کاوی » سر و صدا راه انداخته است، ولی این
 تحقیقات اختصاصی تر و مخصوصاً نتیجه‌هایی که گرفته بینهایت
 منطقی تر است .

این شخص ابتدا روش مخصوصی را انتخاب میکند،
 و بترتیب، خاطرات مربوط بخواب را تحت مداقه درمیآورد.
 بعد از شش ماه آموزش و پرورش مخصوص، بدانجا میرسد
 که میتواند هنگام بیداری خوابهای شب قبل را بترتیب بخاطر
 بیاورد .

وی تا حدی موفق باین عمل شده است و برای رسیدن
 بمقصود استعداد مخصوصی بکار برده است ، و پیشرفت او
 بقیمت کوشش زیاد و انضباط خاصی بوده که پیروان وی آنرا
 بکار نبسته‌اند .

و تازه بعد از این همه مطالعه دانشمندان و نبوغ آمیز،
 باید اعتراف کرد که تا با امروز هیچیک از اسرار اساسی خواب
 بر ما معلوم نشده است ، حال آنکه میدانیم خواب تقریباً
 نیمی از عمر ما را اشغال کرده است .

منظور من از درنگ روی این موضوع آنست که
 راجع به مسئله‌ی فوق، از نظر رابطه‌ی « رؤیا » و آینده کمی

بحث کنم .

دانشمندانی که در فوق نام بردیم باین موضوع جواب نداده اند .

شاید این مطلب از مطالب دیگر جالبتر باشد ، ولی بهر حال میتوان باندازه‌ی غالب مباحثی که ایشان پیش کشیده اند، از این « رابطه » دفاع کرد .

مدتها قبل ، يك نویسنده‌ی انگلیسی بنام «م. ج. دونس» Dunnes در کتاب خود بنام «تجربهای با زمان» مسئله را مورد مطالعه قرار داده است .

موضوع اصلی کتاب عبارتست از روشن کردن «زمان» که بعد چهارم فرض شده است، زیرا هر جسمی همانطور که در فضا قرار دارد در زمان نیز واقع شده است .

تفسیرات این کتاب که بسیار فنی و معنوی و بدون شك قابل ایراد و اعتراض میباشد، فقط برای اهل فن جالب است .

اگر بخواهیم نکات فنی را حذف کنیم، نقل نوشته‌های وی و بحث راجع بدان مشکل میشود و چیزی که میماند بیشتر لفظی بنظر میرسد تا واقعی و حقیقی .

«دونس» برای اثبات نظریات خود «احساسات قبل از وقوع مربوط بخواب» را مورد استفاده قرار میدهد .

تمام کسانی که روی حکمت علیا مطالعاتی دارند منظور از «رؤیای تعبیر شونده» را درک میکنند
 درباره‌ی این مطلب من در کتاب «مهمان ناشناس» بتفصیل صحبت کرده‌ام؛ رؤیای تفسیر شونده، در کتاب من، موضوع تحقیقی قرار گرفته که تحت نام «شناسائی آینده» آمده است.

این رؤیاها یا خوابها که کم و بیش پیغمبرانه است، از ابتدای تاریخ، بعضی حوادث را پیش گوئی کرده است و دیگر مانند قدیم آنطور با اصرار و سماجت مورد اعتراض و ایراد نیست.

«م. ارنست بوزانو» M. Ernest Bozzano کتابی نوشته است راجع به «پدیده های پیش رس» که در آن از مطالعات «انجمن تحقیقات روانی» استفاده کرده و نتایج کاوش های شخصی خود را نیز بدان افزوده است.
 وی هزار مورد «احساس پیش رس» را جمع آوری کرده است و بین آنها ۱۶۰ مورد را در این کتاب میآورد، که از همه مهمتر است.

در این کتاب نویسنده نخواسته است از حدود عادی يك بررسی اختصاصی و مستدل تجاوز بکند.
 این ۱۶۰ مورد انتخابی را تا حدود امکان مورد وقت قرار داده و

حتی سعی کرده است روی داستانهای تکیه کند که ناقلین آنها خود عامل عمل و یا شریک در آن بوده‌اند.

بعبارت بهتر روی مشاهدات انسانی تکیه کرده است که همیشه میتوان مورد شك قرار داد.

ولی اگر بنا را بر این بگذاریم، باید از قطعیت علومی که ناشی از آزمایشگاهها و اعمال ریاضی نیست، یعنی از سه ربع دانشهای خود چشم پوشیم، مضافاً باینکه بعضی از خواب‌ها با اسناد کتبی همراه است و نمیتوان نسبت بدانها شبهه‌ای کرد.

بخصوص گزارشهایی که «م. ت. فلورنوا» Flournoy استاد دانشکده‌ی علوم دانشگاه «ژنو» در کتاب جالب خود بنام «روح و واسطه‌ها» نقل میکنند، نمیتواند مورد ایراد قرار گیرد.

در دفترهای پست میتوان تاریخ نامه‌ای را یافت که از «ژنو» به «کازان» نوشته شده، و در آن، خانم «بوسکارل» Buscarel دوست استاد «فلورنوا» با جزئیاتی که فکر هر گونه تصادف و اتفاق را رد میکند، شرح خوابی را مینویسد که خبر از واقعه‌ی شومی میداده است که هفت روز بعد بوقوع میپیوندد.

بنا بر این بدون کوچکترین تردید باید قبول کرد که خواب «پیغمبرانه» وجود دارد و همیشه وجود داشته

است، و در میان بدیهی ترین مطالب « حکمت علیا » واقع شده است.

قبل از اینکه دورتر برویم، باید دواصل را که کلیه خواب شناسان در آن متفق القولند یاد آوری کنیم.

• اصل اول اینکه خواب بدون رؤیا وجود ندارد.

در حقیقت خیلی کم احتمال دارد که هنگام خواب، هر چقدر هم سنگین باشد، مغز مابالکل دست از کار بکشد.

همانطور که قلب میزند و ریه به خون اکسیژن میرساند، معده هضم میکند و کبد و کلیه ها بدفع سموم ادامه میدهند، همانطور هم مغز وظایف حیاتی خود را اجرا میکند.

« مارکی دروی » برای اینکه از این موضوع مطمئن گردد، ۱۶۰ بار دستور داد تا با وسایل مختلف و در زمانهای متفاوت، او را اوائل خواب بیدار کنند. بخصوص در يك عده تجربه که سی و چهار بار متوالی بانجام رسید، هر دفعه که وی بیدار شد دید فکرش روی تصویر و خیالی ثابت مانده است.

اگر ما تصور میکنیم که خوابمان بدون رؤیا بوده است، ابدأ دلیل، نمیشود بلکه باین علت این خیال را میکنیم که خاطرهی رؤیادریك لحظه، هنگام بیداری، بالکل از بین رفته است.

هزاران بار فرصت داشته ایم این مطلب را ملاحظه کنیم و ببینیم که خاطره‌ی رؤیاهای ما مثل اینکه مربوط به منابع حیات نباشد، بسیار خصوصی و سطحی و همچنین فراری و دور از دسترس است .

نخستین اشعه‌ی روز ناگهان این خاطرات را از پیش چشمانمان میراند و دور میکند .

خود من نیز معتقدم ماهرگز از رؤیاهائی که هنگام خواب عمیق خود دیده ایم اطلاع پیدا نمیکنیم .

تنها باقیمانده‌ی آنچه را که نزدیک بیداری روی میدهد بخاطر داریم .

وانگهی شایسته است که در برابر شوخی‌های «رؤیائی» مواظب خودمان باشیم .

مثلا ، اگر هنگام بیداری، نسبت به چیزی کوچکترین احساس رجهان و تمایل بکنیم ، و حتی اگر «ضمیر لاشعور» ما تمنائی بکند، بلافاصله این میل که در تاریکی جریان داشته هنگام خواب بزرگ و برآورده میشود .

بهر حال ، خاطره‌ی رؤیاهای حتی روشنترین و جالبترین آنها، که انسان به محض بیداری سعی میکند پیش خود بر زبان براند ، وسط روز رو بنخاموشی میرود و اواخر شب چیزی از آن باقی نمیماند

این خصوصیات احتیاج باصرار ندارد، بر همه کس معلوم است.

اما اصل دوم که مورد قبول کلیه علمای « خواب » میباشد، این است که میتوان خاطرات رؤیاهای را نیز مانند خاطرات عادی و روزانه یادداشت کرد.

شاید بعدها باطرق دیگر باینکار موفق شوند، ولی بهر حال امروزه سادهترین وسیله که در نهایت خوبی ما را در این مقصود کمک میکند، اینست که، هر وقت و هر روز که از خواب بیدار میشویم، رؤیائی را که در آن قسمت از خوابمان دیده‌ایم، قبل از اینکه از دستمان در برود یادداشت کنیم. بعد از مدت کمی حافظه برای این موضوع غیر عادی آماده میشود و آنگاه انسان میتواند پیچیده‌ترین رؤیای خود را از نو بسازد و بدان جان بدهد. نکته‌ی عجیب اینجاست که در اثر این اهمیتی که بدان میدهیم و مواظبتی که از آن میکنیم، رفته رفته رؤیاهای ما منظمتر میشود، کمتر نامربوط از آب در می‌آید و خلاصه وضع بهتری بخود میگیرد... درست مثل کودکانی که حس میکنند مورد مواظبت و لطف بیشتری هستند، در اینموقع بر تعداد خوابها افزوده میشود، شاید دلیل ظاهری آن این باشد که خیلی کمتر بمعاق فراموشی میافتد.

اینجا خوبست جمله‌ای را بطور معترضه بیفزائیم:

آمارى از بانوان «ساراويد» Sarah Weed و «فلورانس هالام» Florence Hallam در دست است که در آن نوشته شده: ۵۸ درصد رؤياها ناراحت کننده است، ۲۶ درصد واقعاً دلپذير و بقيه متفرقه است:

يعنى بهمان ترتيب که در زندگى روزانه مشاهده ميشود، شب‌ها هم بدبختى بر خوشبختى مسلط است.



خواهيد گفت امروزه ديگر ما بفال عقیده نداريم و «علم تفأل از روى خواب» که شامل «مطالعه‌ى خواب»، «تعبير خواب» و «علوم غريبه» بود - و همچنين علوم «تفال از روى طيور» و «پرواز مرغان» و «طالع بينى»، در قبرستان علوم گمنام و مرده و فراموش شده بخاک رفته است، بنا بر اين چه فايده‌اى بر حفظ و نگهدارى خوابها مترتب است؟

حقيقت همين است، اينکار اتلاف وقت است. اما «تعبير خواب» و علوم غريبه که فنون توضيح و تفسير مظاهر و معجزات خوابهاى ماست، آنقدرها هم نبايد مورد ملامت و محکوميت قرار بگيرد.

ولى چيز ديگرى هم وجود دارد:

رؤيا هازا ئيده‌ى دستگاه يا مجموعۀ دستگاههاى است که هنگام بيدارى نيز تقريباً تمامشان تحت فرمان «ضمير»

و یا عقل ما میباشد، یعنی تحت فرمان آن قسمت از «من» قرار دارد که باتنگ نظری و حسد بسیار از بقیه‌ی دنیا جدا محسوب است.

این عقل با دنیا روابط كوچك و متزلزل و نا پایداری بیش ندارد که آنرا هم خیلی مواظبند از هم پاره نشود. در حین خواب این دستگاہ و یا دستگاہ‌ها، که شاید عقل فوق-الذکر برای آنها سرباری انگل و ظالم باشد، کم و بیش استقلال مییابد و از اسارت محذورات اساسی شخصیت فرار میکند. بمیل خود، از روی تصادف، در «بینهایت» پرسیه‌میزند و ولگردی میکند، بتمام چیزهائی که برایش ممنوع بود نزدیک میشود. (شاید این ممانعت بدانجهت بوده که با آن یکی نشود). مخصوصاً رابطه و تصور ذهنی خود را در مورد دو «درك واهی» (۱) که برای حفظ زندگی حقیر شخصی از واجبتترین عوامل میباشد از دست میدهد:

یعنی از قید خیالات باطلی میگریزد که همه جا واقعیت «ابدیت» را از نظر ما مخفی میسازد: مقصودم از «ابدیت» حال جاودان و ابدی است که بدان نام زمان و مکان را نهاده ایم.

در اینجا تجربه‌ها آغاز میشود.

(۱) - مقصود روابط شخصیت با گذشته، و آینده است. « مترجم »

ولی از همان ابتدای شروع میتوانیم يك نتیجه از آنها بگیریم و آن اینکه وقتی خواب مغز را از قید و بند آزاد ساخت ، مغز بسیر و سیاحت میپردازد و در جریان مسافرت خود بدنیای « حال ابدی » - که همان زمان واقعی است - همان اندازه که بآینده برخورد میکند ، همان قدر هم با گذشته تلاقی میکند ، چنین مغزی گذشته و حال را یکی میانگارد .

ما بحکم عقل ، گذشته و آینده را از یکدیگر جدا میکنیم .

ولی این « مغز » دیگر خط تصویری و محکم ما را مشاهده نمیکند ، مغز دیگر آنچه را که کرده ایم ، از آنچه که خواهیم کرد تمیز نمیدهد ؛ دیگر آنچه بانجام رسانده ایم با آنچه به مخیله مان خطور کرده است ، برای آن یکسان است ... بدون اینکه حسابی در کار باشد از « پیشگویی » و « خاطره » بيك اندازه مملو میگردد .

همانطور که زنبور عسل گروه گلها را جمع آوری می-کند ، ماهم موظفیم آنچه را که این مغز « بیمبار » بر روی هم انباشته است از یکدیگر تجزیه کنیم ، بر ماست تا از آگاهی های این مغز و از معلومات درهم برهم آن که ، مخلوط با پشیمانی ها و نگرانی ها ، در برابرمان انبار کرده است ، استفاده کنیم

بهمین دلیل است که قدما با وجود کلیه اشکال گوناگونی که فهم و خرمندی در قدیم بخود میگرفت، و هنوز هم همان صور را بخود میگیرد، میدانستند چگونه مطالب را کشف کنند و از اینرو « خرمندی و فهم » غریزی و مبهم و نامربوط، ولی تقریباً نامحدودی را که امروزه ما « ضمیر لاشعور » مینامیم، محترم میدانند و تظاهرات مربوط بخواب را باندازهی مشاهدات نجومی مهم می‌شمردند.

همانطور که همیشه معمول بود، بیش از آنچه باید، تصور و تخیل بکار می‌بستند و کمتر از آنچه شاید استدلال بکار می‌بردند... آنوقت مسئله را بزرگ می‌کردند، کور کورانانه نظم و ترتیبی برای آن قائل میشدند و عاقبت فریب می‌خوردند و براه اشتباه میرفتند.

ولی باز هم در قعر سرگردانی و اشتباه آنها حقیقتی وجود داشت.

و این حقیقت اینست که « جستجو و تحقیق » مورد توجه است لاغیر.

قبل از اینکه حقیقتی مورد قبول افتد باید تحت تجارب متعدد و موشکافانه قرار گیرد. این تجارب باید در مورد خوابهای کوچک روزانه نیز بکار برود.

مسلم است که يك رؤیای بزرگ و تعبیرشونده، مثل

رؤیای شوالیه « جیووانی دو فیگروآ » - Giovanni de Figueroa که توسط آقای « بزانو » Bozzano نقل شده است ، در انجمن های طرفداران حکمت علیا مورد توجه بیشتر واقع میشود و روی آن بیشتر حساب میکنند و نتایج و حقایق مهمتری در بردارد.

ولی چنین رؤیاهائی خیلی کمیاب است و همیشه هم میتوان به صحت آنها ظنین بود .

با یاد داشت برداشتن و دقت و تجربه و تخیل روی وقایع كوچك و بیغمبرانهای خوابهای شبانهی خود ، عاقبت بدانجا میرسیم که قبول خواهیم کرد : آینده در « زمان حال » وجود دارد ، کاری که انجام نداده ایم مدتی است انجام یافته و فی المثل باسانی خواهیم دید که اگر يك بطری تصادفاً برگشت ، در زمانهای گذشته نیز همان بطری در همان محل برگشته بوده است . و بطور خلاصه سودمند ترین و تنها طریقهی رسیدن بچنان اعتقادی آنست که گفتیم و طرز آمادگی برای استفاده از آن تجارب به آنگونه است که اشاره کردیم .



مقدمه تجربهی « دونس » را اینجا ذکر میکنیم :
روزی این نویسنده برای شکار بنقطه زمینی پا مینهد که

متعلق به خانواده اش بوده و او حدود آنرا میشناخته است. اتفاقاً بدون اینکه بداند راهش بکجا ختم میشود به مزارعی پامینهد که متعلق بآن زمین نبوده است. همین موقع دومرد ازدور فریاد میکنند و بتعقیبش میشتابند و در ضمن سگی راهها میسازند که بجانب «دونس» میدود و پارس میکند.

«دونس» بسرعت عقب گرد میکند و قبل از اینکه آنها بوی برسند، دری در دیواری میبیند و بالاخره متفق بفرار میشود.

شب، دفتر چهی خواب خود را ورق میزند و پای صفحه‌های گامه‌ی زیر را میخواند:

«مورد تعقیب دومرد و یک سگ.»

مشاهده میکنیم که «دونس» دوروز قبل از صحنه‌ی حقیقی، خواب آنرا دیده ولی کاملاً فراموش کرده و بعد از یافتن یاد داشته‌های رؤیاهای خود، تازه آنرا بیاد آورده بوده است. یکی از دختر عموهای «دونس» خانم (ب) ادعا میکرد که هرگز خواب ندیده است.

«دونس» از وی تقاضا کرد که بلافاصله بعد از هر بیداری سعی کند فکری را که در منخبله دارد، بخاطر نگه دارد و بکوشد تا اصل آنرا پیدا کند.

اینکار بنتیجه میرسد ، شش روز که میگذرد خانم (ب) متوجه میشود که شب قبل خوابی دیده است . یکی از خوابهای جالب توجه این خانم را اینجا نقل میکنیم :

در اواخر جنک ، البته در پیداری ، روزی این خانم ، هنگام سفر ، بیک مسافر خانهای روستائی میرسد ، وبا صاحب مسافر خانه صحبت از زنی میکند که خیال میکردند جاسوس آلمانی است . کمی بعد خانم (ب) این زن را در باغ ملاقات میکند .

این باغ آنقدر وسیع بوده که میتوانسته اند آنرا در حکم يك باغ ملی بگیرند .

زن مذکور دامن سیاه ، بلوز سیاه و سفید ، وموهائی داشته که بعقب شانته کرده بوده و در بالای سر بوسیله یك « رویان » جمع میشده است ... دو روز قبل از این ملاقات خانم (ب) برای پسر عموی خود نامه ای نوشته بوده حاکی از خلاصه ی خوابش که در این خواب گفته بوده است :

« در يك باغ عمومی با يك زن آلمانی ملاقات کردم ، دامن سیاه ، بلوز سیاه و سفید ، وموهائی داشت که بعقب سر شانته ، وبالاتر بوسیله ی رویانی جمع کرده بود . »

خوبست بیفزائیم که « دونس » و خانم (ب) با هم قرار گذاشته بودند که « رؤیای » نقل شده باید تا دو روز بعد

تحقق بیابد و در صورتی که چنان نشد دیگر بدان واقعی نخواهند گذاشت و مثل اینکه اصلاً چنین خوابی در کار نبوده دیگر بدان فکر نخواهند کرد... که این موضوع در نظر من کار بسیار عاقلانه ای بوده است.



و اینک اجازه می‌خواهم سرنوشت سه « رؤیای » کم- ارزش تر را که برای خود من از هنگام شروع اشتغال بدین مسئله پیش آمده است نقل کنم. قبلاً باید اطلاع بدهم که این « رؤیاها » هیچ نفعی ندارد و چیز مهمی را ثابت نمی- کند، حتی کمی هم مضحک بنظر میرسد، و هنگامیکه دقت شما بیدار شود مطمئناً متوجه خواهید شد که این « خوابها » شیرینتر و قانع‌کننده‌تر خواهد گردید.

اما قبل از شرح « خوابها » باید موضوعی را هم عرض بکنم:

من اینجا نمی‌خواهم در مورد کسانی که باین « خوابها » امیدی دارند و یا راجع بنخود مطلب صحبتی بکنم، صحبت اینجاست که اگر موفق شده‌ام مثالهایی از نوع شواهد زیر، هر چند در زمینه‌ی پدیده‌های از این قبیل باشد، بدست بدهم، اینرا هم باید بیفزایم که هیچکس با اندازه‌ی من نسبت بکشفیات « حکمت‌علیا » و مکتب « فوق‌عادات » بی‌اعتقاد نیست. همان

حقارت این «خوابها» خود صحت آنها را ضمانت میکند، زیرا هیچکس بفکرش نمیرسد که چنین خوابهای «ترحم انگیزی» بسازد. کوچکترین شاگرد دبستان میتواند داستانهای بسیار زیبایی جعل کند.

یکبار خواب بطری محتوی آب «اکسیژنه» را دادم که روی یک میز سه پایه قرار داشت، این میز در اطاق «توالت» نهاده شده بود، یکی از پایه هایش روی قالی «بز» رنگ و دو پایه‌ی دیگرش روی سنگفرش بود.

موقع عبور، زانویم به میز گرفت و آنرا بر گرداند، بطری روی سنگفرش افتاد و شکست. آب «اکسیژنه» روی قالی پخش شد و مثل اینکه قالی آتش گرفته باشد، از روی آن دود برخاست.

من بیحرکت و پریشان ایستاده بودم و انهدام قالی را می‌نگریستم و اقدامی برای نجات آن نمی‌کردم.

وقتی بیدار شدم خوابم را در سه کلمه یاد داشت کردم. هیچگونه اهمیتی بدان ندادم، بخصوص که ملاحظه کردم روی میز اطاق «توالت» اصولاً بطری قرار ندارد و زیر یکی از پایه‌های میز هم بجای قالی «بز» یک قالی برنگ سرخ تند پهن شده بود.

سه روز بعد که خوابم را کاملاً فراموش کرده بودم،

نیم لیتر «اسید سولفوریک» که برای «آکومولاتور» هایم بدان احتیاج داشتم خریدم و آنرا روی میز کوچک نهادم. چند ساعت بعد موقع عبور از آنجا میز را برگرداندم، بطری غلطیده و افتاد و شکست و مایع «اسید سولفوریک» پخش شد، از قالی که کم و بیش بدان آغشته شده بود بخاری برخاست و درست در همین لحظه بود که ناگهان بیدار خواب تحقق یافته‌ی سه روز قبل خود افتادم.

دو موضوع جزئی در اینجا اشتباه شده بود: قالی «بز» مال اطاق خواب بود و اطاق خواب هم پهلوی اطاق «توالت» قرار داشت.

وقالی سرخ رنگ از آن اطاق «توالت» بود. بجای آب «اکسیژنه» نیز «اسید سولفوریک» بر روی فرش ریخته بود. اشتباه آخر عجیب است، زیرا آب «اکسیژنه» که روی قالی بیفتد دود نمیکند. این همان حقیقت شیمیائی است که حتی در خواب هم چنین اشتباهاتی را بوجود می‌آورد.

اشتباهات و نادرستی‌های از قبیل فوق در خواب‌های که راجع بآینده دیده میشود فراوانست.

از طرف دیگر، در خواب‌هایی که راجع بگذشته است، اغاب در عالم خیال تغییراتی ایجاد میشود و این تغییرات بیشتر مواقع غیر قابل شناسائی است.

ما اینرا کاملاً میدانیم که هیچ چیز غیر منطقی تر و دگرگون سازنده تر و حیرت آورتر از « ضمیر لاشعور » مایا « مهمان ناشناس » نیست ، و همین « ضمیر لاشعور » است که این تغییرات را ایجاد میکند و خوابهای ما را براههایی میکشاند که عقل ما خیلی کم بدانجانب کشیده میشود شب دیگر خواب دیدم که قسمتی از باغ واقع در « نیس » خراب شد ، و خرابه های آن « میدان تیراندازی » مجاور را که تاپای دیوارها ادامه مییافت مسدود ساخت .

پنج روز بعد یکی از گرد بادهای محلی ، که در آن صفحات بسیار عادیست ، قسمتی از دیوار باغ را منهدم ساخت ، ولی این خرابی در دیوار دیگر باغ که بر اولی عمود بود حادث گشت ، و خرابه های آن خیابان مشجری را که از آن محل بسوی « شبکه‌ی حاصلی » ممتد میشد مسدود ساخت .

من باز هم باین خواب اعتقاد نداشتم ، خیال میکردم که این يك تصادف ساده بیش نیست و اصل موضوع چیز مهمی را ثابت نمیکند . فقط بر حسب عادت روحی خود آنرا یادداشت کردم .

شب دیگری در خواب دیدم که در بلژیک اقامت دارم و از يك راه کوتاه به « گران » ، Grand یکی از شهرهای بلژیک که اصلاً نمیشناختم رفته‌ام . مرد جوانی که دم

در کلیسایی ایستاده بود بمن اصرار میکرد تا به « بروژ »
Bruges بروم .

من میخواستم وارد کلیسا بشوم ولی خودم نمیدانستم
چرا ، و او جداً از این کار مانع میشد ... قدری باهم صحبت
کردیم و معلوم شد که او پسریکی از دوستان بچگی منست .
چون بیست سال بود که من با دوستانه ملاقات نکرده بودم
پسرش را در این مدت ندیده بودم . همینوقت اتوبوسی از کلیسا
خارج و مرد جوان سوار آن شد .

اتوبوس دیوانه وار برآه افتاد و پیچی با زاویه قائم زد
که در اثر آن واژگون شد .

اغلب مسافرین مجروح شدند و من پسردوست خود
رامیان مجروحین تشخیص دادم . آنوقت همه چیز تاریک و
مضحک و نامربوط و محو شد .

حدود یکماه بعد دوست بچگیم را ملاقات کردم .
بعد از صحبت های گوناگون گفت پسرش که هنگام طفولیت او را
دیده ام ، سه هفته است که در یک سانحه ای اتومبیل آسیب دیده .
اتومبیل که پسر او را ندگیش را بعهده داشت ، در سربیک پیچ
برگشته ، و بعد از این حادثه زخمی در سر ، و پارگی های بزرگ در
بدن پسر او ایجاد شده بود .

بعلاوه استخوان های زند اسفل و زند اعلا ی دست راست

وی شکسته بود .

دوستم گفت که حال پسرش هنوز خوب نشده ولی گفته اند که بدون ضایعه‌ی غیر قابل جبرانی بهبود خواهد یافت .

در آن لحظه من خوابم را فراموش کرده بودم و بنا بر این هیچ رابطه‌ای بین صحبت دوستم و گذشته بخاطرم نرسید. اما وقتی وارد خانه شدم ناگهان موضوع پیادم آمد ، با شوق بسیار بسریادداشت‌هایم رفتم. متوجه شدم که خواب فوق‌الذکر را دو روز قبل از حادثه‌ی اتومبیل‌پسر او دیده‌ام . و موضوع را در نامه‌ای نوشتم و برایش فرستادم .

باید اقرار کنیم که پرونده و موضوع خواب و « ضمیر لاشعور » عجیب و نامفهوم است. در اینجا واقع‌ای اعلام میشود که بیست و چهار ساعت بعد از انتظار جوانی را در سر پیچ جاده‌ای دارد .

این جوان تقریباً برای من وجود نداشت ، زیرا مدت‌ها بود که او را ندیده بودم . در يك خواب سانه را به چشم دیدم ، تقریباً تمام حالات عوض شده بود و من نه میتوانم و نه میخواهم که مسئله را توجیه و تفسیر کنم . بیش از این تکرار نمیکنم ، فقط باز هم میافزایم که این داستانها ادعای بی‌جا نیست . خیلی امکان دارد که اتفاقات ساده‌ای باشد و

نیلی هم امکان دارد که باصل آنها ظنین شویم . شما
 خوابهایی نظیر اینها نبینید و تا مثل من برایتان تحقق نیابد،
 رای مطلب واقعیتی قائل نخواهید شد .
 این خوابها حقیقت دارد و خیلی بیشتر از آنچه که فکر
 میکنند دیده میشود .



مهم اینجاست که برویم و خاطرات مربوط به خواب
 را بیشتر مطالعه کنیم . فکر میکنم که اگر باین خاطرات
 بیندیشیم باسانی مسئله گسترش مییابد و بزرگ میشود .
 اما در این مسئله منتظر چیزهای عجیب تر و حدس -
 های قبل از موقوع که در مجلات طرفداران « حکمت علیا »
 فراوان است نباشید .
 و بالاخره باید بگویم که هرگز آرزو نمیکنم خود شما
 چنین خوابی را ببینید، زیرا این خوابها مثل حدسهای پیغمبرانه
 و یا « دیدههای قبل از موقوع » هیچوقت آیندهی خوشی را اعلام
 نمیدارد .

لازمست تذکر بدهم که در زندگی عادی وقایع مهیج
 آنقدرها وجود ندارد ، و بهترین اشخاص هم که شرائط لازم
 را در خود جمع داشته باشند ، وقتی بنا شود واقعهای در
 زندگیشان وقوع نیابد خوابی نخواهند دید . برای اینکه